**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030212**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

این را گفتید یک چیزی همینجا عرض بکنم، چند روز قبل یک آقایی قصه‌ای را نقل کرد، از حاج آقای ما نقل کرد من نشنیده بودم گفتش که حاج آقایتان نقل می‌کرد یک موقعی من ماندم که این چطور می‌شود که وقتی نکیر و منکر می‌آیند می‌گویند من ربک آدم نمی‌تواند جواب بدهد مگر این سؤالی هست که آدم نتواند جواب بدهد. گفتم رفتم نماز و حمد را شروع کردم ادامه‌اش را دیدم نمی‌توانم بگویم یادم رفته بود، همینجور هی بعد خدا به ما نشان داد که نه می‌شود یک موقعی آدم شرایط جوری می‌شود فراموش می‌کند چیزی که. بحث ما در قصد قربت بود. ما عرض کردیم که قصد قربت در زکات معتبر هست دلیلش را ذکر کردیم. از آن طرف یک سری ادله هم ممکن است ذکر بشود برای عدم اعتبار قصد قربت در زکات. به طور کلی یا در بعضی موارد. یکی از آن ادله‌ها یک روایتی هست که می‌گوید زکات دو جور داده می‌شود اگر طیّب النفس داده بشود مثلا ثواب زیاد داده می‌شود، طیب النفس نباشد آنجوری ثواب داده نمی‌شود. که ازش استفاده می‌شود هر دو جورش، هم طیب النفس هم غیر طیب النفس هر دویش صحیح هست مثلا بگوییم قصد قربت منافات دارد. ولی حالا من این روایت را می‌خوانم ملاحظه بفرمایید که آیا می‌شود به این روایت تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد، ۱۲۵۳۸ از نهج البلاغه است، علی ما ببالی. من کلام له علیه السلام کان یوصی به اصحابه:

«ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً وَ مِنَ النَّارِ حِجَازاً وَ وِقَايَةً فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ وَ لَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعَمَلِ طَوِيلُ النَّدَمِ»

این ذیل «مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا» این کأنّ ممکن است بگوییم این معنایش این است که صحیح است ولی ثواب آنچنانی ندارد، «فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعَمَلِ طَوِيلُ النَّدَمِ». لا اقل صحتش یعنی از جهت وضعی بگوییم این ازش استفادۀ صحت می‌شود، و لو از جهت تکلیفی اجر و پاداشی برایش نداشته باشد. ولی به نظر می‌رسد که این ازش قصد قربت در نمی‌آید که ندارد آن قسم دوم. ببینید یک موقعی هست انسان فقط به خاطر خدا و طیّب، دلش راضی هست، می‌گوید این خیلی ثواب دارد و این تعبیراتی که در عبارات هست کفارۀ گناهان می‌شود، من النار حجاز می‌شود وقایه می‌شود امثال اینها. ولی یک موقعی نه زکات را داده به این امید که خدا جایش را بدهد، یعنی نه به این امید که مردم جایشان را بدهند. «مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا» یعنی از خدا می‌خواهد که خدایا من این را بهت می‌دهم بهترش را به من بده، این هم خودش یک مرحله‌ای از قصد قربت است، این به خاطر خدا دارد می‌دهد ولی فتلک العبادة التجار است، می‌گوید در این دنیا عوضش را بهش می‌دهد خدا کأنّ، ولی آن دنیا که می‌رسد پاداش و چیزی نصیبش نمی‌شود، این ازش توش قصد قربت نبود که در قسم دوم قصد قربت نیست دستورش در نمی‌آید.

**شاگرد:** «ضَالُّ الْعَمَلِ» یعنی چی؟

**استاد:** یعنی عملش، تارک العمل، روز قیامت کأنّ عملی انجام نداده باشد. و العمله یوم القیامة، یعنی در روز قیامت این عملش کأن لم یکن شیءً هست. بنابراین کأنّ عبادت را انجام نداده. این ازش استفاده نمی‌شود که، چون ببینید یک نکته‌ای را من عرض بکنم اصل ثواب بر عمل دادن استحقاقی نیست، از باب تفضل الهی و وعدۀ الهی هست، خدا ممکن است وعدۀ الهی را یک جور خاصی بدهد، بگوید که آقا کسی که خالصا لله من دون انتظار برداشت خدایی بدهد من ثواب بهش می‌دهم. مجرد اینکه یک عمل ثواب نداشته باشد نشانگر عدم صحت و عدم اجزاء نیست، ممکن است مجزی باشد یک عمل ولی پاداش برایش داده نشده باشد، بنابراین به نظر می‌رسد که این منافاتی با این ندارد که، اوّلا منافات با قصد قربت ندارد، ثانیا منافات با صحت ندارد، این یک عمل صحیح هست ولی عمل صحیحی هست که روز قیامت پاداش توش نیست، ضال العمل نه از این حیث، آخر عمل دو حیث دارد یک حیث این است که می‌خواهد بگوید که روز قیامت به خاطر این کاری که انجام داده چوب می‌خورد، نه، چوب خوردن این از توش در نمی‌آید که مغبون الاجر، روز قیامت که می‌شود می‌بیند آدم‌هایی که زکاتشان را طیب النفس دادند، چه ثواب‌هایی گیرش آمده پشیمان می‌شود دیگر. عملش هیچ پاداش و امثال اینها به دنبال ندارد، ولو اینکه به خاطر اینکه معصیت نکرده، بنابراین گناهی مرتکب نشده.

**شاگرد:** می‌خواهد بفرماید «مَغْبُونُ الْأَجْرِ» نسبت به ثوابش است که ثوابی ندارد روز قیامت، «ضَالُّ الْعَمَلِ» عملش را می‌گویند عمل کأنّ ترقی می‌کند.

**استاد:** نه «ضَالُّ الْعَمَلِ» یعنی روز قیامت این عملش کأن لم یکن است. عملش کأن لم یکن است نه اینکه عقاب بهش مترتب بشود

**شاگرد:** قبول نکرده

**استاد:** نه این قبول نه اجزاء، قبول غیر از اجزاء است. اِجزاء عملی که ثواب برایش مترتب نشود ولی مجزی هست یعنی عقاب برایش مترتب نباشد این قبول نیست، ولی مجزی هم هست. این ازش چیزی در نمی‌آید حالا بحث‌های سندی‌اش بماند ولی از توش اوّلا ظاهر این این هست که «يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا» یعنی از خدا طلب می‌کند و این خودش قصد قربت است همان عبادت تجار و امثال اینها هست.

**شاگرد:** ادبیات ضلالت عمل در قرآن برای کفار به کار رفته عملشان حبط است اصلا مجزی هم نیست عملشان دیگر، اضل اعمالهم اینجا

**شاگرد:** ؟؟؟ اینجا زاد الامور است

**استاد:** نه حالا منافات با آن ندارد یعنی آن عملشان کارهای خوبی هم که می‌کنند ثواب ندارد آن ناظر به این است. یک سری کارها انسان‌ها کارهای خوب می‌کنند می‌گوییم کافر آن کار خوبی هم که می‌کند که برای انسان‌ها ثواب می‌آورد می‌گوید برای ثواب اخروی داشتن ایمان، اسلام شرط است، اسلام هم کافی نیست ایمان هم شرط است. اینها از توش چیزی در نمی‌آید که این عمل باطل هست، نه این عمل صحیح است، مجزی است ولی این ثواب برایش بار نمی‌شود. و نکتۀ اصلی که می‌خواهم رویش تکیه کنم قصد قربت از توش در نمی‌آید که در قسم دوم نیست، مجرد اینکه غیر طیب النفس نباشد و به امید آن بهترش هست اگر این امید را از انسان‌ها داشته باشد خب بله، یعنی فرض کنید من صدقه می‌دهم به زید برای اینکه آن زید به من بیشترش را بدهد. ولی معلوم نیست مراد این باشد که یرجوا بها عن المستحق ما هو افضل منها.

**شاگرد:** در کافی «يَرْجُو بِهَا مِنَ الثَّمَنِ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا»

**استاد:** بله. حالا «يَرْجُو بِهَا مِنَ الثَّمَنِ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا» حالا آنش خیلی تأثیر زیادی ندارد، آن این است که مراد این هست که این ثمن یعنی آن پاداشی که اینجا داده می‌شود پاداش دنیوی مراد هست یا پاداش اخروی؟ دنیوی هم از مستحق امید دارد یا از خدا؟ سندش در کافی چی است؟

**شاگرد:** «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَقِيلٍ الْخُزَاعِيِّ ... فَإِنَّهُ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعُمُرِ طَوِيلُ النَّدَمِ»

**استاد:** ضال العُمْر، آن وقت آن با عمل هم فرق می‌کند اصلا. ضال العُمْر، این شاید مرادش این باشد که ثواب صدقه باعث می‌شود که انسان عمرش زیاد بشود، این در واقع اینجور صدقه دادن‌ها آن عمری که دارد زیاد می‌شود زیاد نمی‌شود.

**شاگرد:** عمرش را تباه کرده دیگر.

**استاد:** ضال العُمْر نه شاید اشاره به این باشد که آن مقدار اضافه‌ای که قرار است بهش به خاطر یعنی در مقایسۀ آن است، قبلی‌اش، این خودش جزء چیزهای مسلمات هست که صدقه بر عمر انسان می‌افزاید، در فرهنگ دینی حسابی این هست، می‌گوید آن صدقه‌ای به عمر انسان می‌افزاید که انسان طیب النفس بها باشد، ولی صدقه‌ای که به امید بیشتر گیر آوردن باشد آن عمر اضافه کن نیست.

**شاگرد:** «طَوِيلُ النَّدَمِ بِتَرْكِ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرَّغْبَةِ عَمَّا عَلَيْهِ صَالِحُو عِبَادِ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ ... يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى مِنَ الْأَمَانَةِ»

**استاد:** این خیلی فرق کرد، خیلی خیلی فرق کرد

**شاگرد:** «فَقَدْ خَسِرَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا وَ ضَلَّ عَمَلُهُ»

**استاد:** ولی عمدۀ قضیه این است که سند ندارد، آن که در نهج البلاغه هست اگر سندش را هم تصحیح کنیم ذیلش این شکلی نیست آنکه آنجا هست آن ذیل و امثال اینها آن مدل بحث کاملا.

**شاگرد:** نهج البلاغه هم علی القاعده از همین گرفته شده.

**استاد:** نه، معلوم نیست از این گرفته شده باشد ممکن است از یک منبع دیگری گرفته شده باشد که به هر حال این تکه را نداشته باشد.

**شاگرد:** طریقش مثلا طریق متفاوت از این طریق.

**استاد:** نمی‌دانیم خیلی حالا از کجا گرفته، از کافی گرفته، چون نهج البلاغه چیزهایی که مثلا همان خطبۀ حضرت زهرا که در نهج البلاغه هست که مشابهش هم در کافی هست خیلی فرق دارند، کاملا پیداست منبعش کافی نیست. می‌شود مقایسه کرد موارد مشترکش را، الآن من یک شاهد روشنی که کافی جزء منابع نهج البلاغه باشد را نمی‌دانم دارد یا ندارد، شواهدی هست نیست.

**شاگرد:** نسبت به کبرای قبلی که فرمودید داریم روایاتی که تصریح شده که اگر طمع من الثواب یا خوفا من النار باشد این عبادت محفوظ است و به دنیا خوفا، یعنی عبادت خدا می‌کنند.

**استاد:** بله همینجور است همان روایتی که هست همۀ اینها را صریح دانسته ولی در جه‌هایش فرق دارد، این هم عبادت است، آن هم عبادت است ولی عبادت درجۀ عالی نیست.

**شاگرد:** نه انگار تصریح فرمودید که کأن نفس پاداش اخروی یا آن ثواب نصیب

**استاد:** نه ممکن است پاداش اخروی نداشته باشد، یعنی عبادت تجار هم پاداش دنیوی بهش بدهند. ما دلیل نداریم هر عبادتی اخرویا پاداش بهش بدهند، ممکن است پاداش دنیوی، این به خاطر این داده که در دنیا خدا عوضش بدهد، عوضش را هم می‌دهد، یعنی یک نوع پاداشی دارد ولی این دنیا بهش عوض می‌دهد

**شاگرد:** می‌گویند در عوض جنت این کار را کرده، همان روایت

**استاد:** خب حالا آن عوض جنت اگر کرده باشد، اگر نه هر کس، آن چیزی که امید دارد به آن داده می‌شود. خیلی مهم نیست که انسان به عوض جنت بکند یا به عوض ثواب دنیایی که خدا می‌دهد.

**شاگرد:** مهم این است که یعبدون الله

**استاد:** یعنی هر دوی اینها یعبدون الله است، یعنی اگر هم چیزی می‌خواهد از خدا می‌خواهد از مردم نمی‌خواهد. اگر چیزی هم می‌خواهد از خدا می‌خواهد و طبیعتا هم مجزی است.

روایتی که قرار بود چهارشنبه بخوانم را زودتر بخوانم بعدا بقیۀ بحث را ادامه بدهم.

این روایت به ذهنم رسید که بخوانم، روایتی است که دو تا سندهم دارد یک سندش را الآن یادم نیست از جهت اعتبار چطور است یک سندش را ظاهرا می‌شود معتبر دانست. آن سندی که در کافی هست، عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن حماد بن عیسی عن معاویة بن عمار عن نجم بن حطیم الغنوی. نمی‌دانم نجم بن حُطَیم شرح حالش هست نیست چه شکلی است. عن ابی جعفر علیه السلام قال، این یک سند. سند دیگرش در ذیلش هست، مستدرک، اینجا از مستدرک نقل کرده از مجموعۀ شریف نقلا من کتاب معاویة بن حُکَیل که بنابر تحقیق ثقه است عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن مغیرة البصری اینجا نوشته که نصری درست است، حارث بن مغیرة از نصر بن اعین است، قال قال لی ابو عبدالله علی السلام و ذکر مثله. مگر اینکه یک کلمه‌اش فرق دارد. عبارتی که در کافی هست این هست «عَنْ نَجْمِ بْنِ حُطَيْمٍ الْغَنَوِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ»

اینکه انسان امید، از مردم مأیوس باشد، همشیرۀ ما می‌گفتند که خدمت مرحوم آقای خوانساری رسیدیم، به آقای خوانساری عرض کردم که ما را نصیحت کنید. آقای خوانساری فرمودند که از هیچ کس انتظار نداشته باش حتی از بچه‌هایت، این را تعبیر کردند. این «الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» یعنی همین آدم، «الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ» مرحوم آقای حائری معروف است این داستان من از طرق مختلف این را شنیدم که آقای حائری می‌فرموده که من تمام هوس‌هایم را کشتم ولی یک چیز را نتوانستم بکشم آن اینکه اگر به من بد بگویند نمی‌توانم تحمل کنم. ولی آقای خوانساری این را هم در خودش کشته.

**شاگرد:** آشیخ مرتضی حائری؟

**استاد:** آشیخ مرتضی حائری این را می‌فرمود در مورد مرحوم آسید احمد خوانساری.

«الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ أَ وَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ حَاتِمٍ-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ أَلْفَيْتَهُ الْغِنَى |  | إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ وَ الطَّمَعُ الْفَقْرُ» |

یا در مجموعۀ شهید می‌گوید عرفت،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِذَا عرفت الْيَأْسَ أَلْفَيْتَهُ الْغِنَى |  | إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ وَ الطَّمَعُ الْفَقْرُ» |

**شاگرد:** عرفته نفسه

**استاد:** من اینجوری می‌خوانم حالا اگر درست بخوانم اینجوری می‌خوانم می‌گوید اگر یأس را بشناسی می‌بینی که واقعاً غنای واقعی همین یأس هست. «إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ»، به شرطی که نفس انسان این مطلب را بشناسد. یعنی شناخت درونی. این عطف بیان اذا عرفت الیأس است، یعنی اگر نفس انسان این یأس را بفهمد، فقط یک شناخت ظاهری و صوری نباشد. یک شناخت حقیقی باشد که از درون انسان حقیقت یأس را دریابد. «وَ الطَّمَعُ الْفَقْرُ»

**شاگرد:** یعنی ؟؟؟ اذ ما عرفت

**استاد:** اذا ما عرفت النفس حالا آن «ما» باشد خیلی مهم نیست

**شاگرد:** اگر «ما» باشد وزن عروضی‌اش در صدر عرَّفتَ باید باشد.

**استاد:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إِذَا عرفت الْيَأْسَ أَلْفَيْتَهُ الْغِنَى |  | إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ وَ الطَّمَعُ الْفَقْرُ» |

هیچ مشکلی ندارد.

**شاگرد:** کافی عزمتُ.

**استاد:** یعنی مرحوم کلینی اعراب گذاشته؟

**شاگرد:** نه به جای عَرَفَ، عزَمَ است.

**استاد:** کافی یک نسخه‌ای از نسخه‌ای بوده بنده خدایی اعراب گذاشته

**شاگرد:** به جای عرفت عزمت است، اعراب نیست.

**استاد:** نه آن عزمتَ را گفتم یکی عزمت دارد یکی عرفت، دو تا نسخه بدل دارد. عزمت الیاس، اوّل عزمت خواندم، یعنی اگر تصمیم گرفتی یأس را بر خود، عَزَمَ یعنی تصمیم قاطع گرفتن، یعنی یأس را بر خودت تصمیم قاطع بگیری، «إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ وَ الطَّمَعُ الْفَقْرُ» این تصمیم قاطع اگر عزمت باشد که خیلی راحت‌تر است آن دیگر لازم نیست عطف بیان از آن قرار بدهیم، خود این «إِذَا عَرَّفْتَهُ النَّفْسَ» می‌گوید اگر تصمیم قاطع گرفتی برای اینکه یأس اما فی ایدی الناس داشته باشی و این تصمیم تصمیمی باشد که از روی شناخت درونی باشد نه یک تصمیم سرسری و بدون درک و شناخت، این الفیته الغنیٰ.

**شاگرد:** در کافی جالب است دو جا آمده در دار الحدیث، یک جا عزمت گذاشته یک جا عرفت.

**استاد:** ممکن است جهت نسخه‌ای یعنی اعتبار نسخۀ آنجایش بیشتر باشد ممکن است آدم مختلف عبارت‌های مختلفش را. این روایت یک نکته‌ای به مضمون کلی این روایت هست می‌خواهم یک قصه در موردش تعریف بکنم ولی یک نکتۀ جزئی‌اش را الآن می‌خواهم عرض کنم، شاید جز این نباشد آن هم خیلی نکتۀ مهمی است آن این است که امام علیه السلام اینجا برای اینکه مطلب خودشان را تفهیم کنند به شعر حاتِم استشهاد می‌کنند. این خیلی مهم است ائمۀ معصومین علیهم السلام از یک سری ظرفیت‌های اجتماعی در بیان مفاهیم و آموزه‌های دینی استفاده می‌کنند. استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی، یکی از ظرفیت‌های اجتماعی ادبیات است، این خودش در جاهای مختلف ائمه اشعار شعرای دیگر را استشهاد کردند، حضرت امیر در خطبۀ شقشقیه به آن تعبیر هست شتی ما یومی علی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شَتّانَ ما یوْمی عَلی کُورِها |  | وَ یوْمُ حَیانَ اَخی جابِرِ |

حتی ائمه علیهم السلام در زمزمه‌های خودشان هم عبارت‌هایی به کار می‌برند که عبارت‌ها یا دهر اف من خلیلی ظاهرا عبارت شعر خود حضرت نیست شاعر دیگر است، کاملک بالاشراق و الاسیری می‌خواهم این نکته را عرض بکنم ما تصور نکنیم که ائمۀ معصومین علیهم السلام هیچ به اینکه در جامعه‌اش چه چیزهایی هست که می‌توانند از آنها استفاده کنند برای ترویج دین و دیانت توجه ندارند. یک موقعی من این را در بحث نوروز و اینها به تناسب مفصل بهش پرداختم که ائمه علیهم السلام از سنت‌های بومی اقوام اصلا دین، حالا ائمه تعبیر نکنم، دین و شریعت گاهی اوقات از سنت‌های بومی اقوام استفاده می‌کند البته گاهی اوقات آن سنت انحرافی که درش وجود دارد به نحوی از انحاء آن انحراف را اصلاح می‌کند، یک بحث مفصلی هست که نحوۀ استفادۀ دین و شریعت از پتانسیل موجود در جامعه در راه هدایت و تبلیغ و رشد و تعالی جامعه و این خودش یک بحث مفصلی هست، زمینه‌های مختلف دارد حالا من الآن نمی‌خواهم واردش بشوم، از چه چیزهایی در جامعه وجود دارد که در دین از آنها استفاده شده برای پیشرفت آموزه‌های دینی و بهتر تفهیم کردن آموزه‌های دینی. اما حالا اصل مضمونی که در این روایت هست این را که می‌خواندم یاد یک داستانی افتادم مرحوم جد ما، این داستان را حاج آقا از مرحوم جد ما نقل می‌کردند، مقدمتا عرض کنم مرحوم آقای بروجردی عید نوروز مهم‌ترین عید ایشان بود و عیدی اصلی که آقای بروجردی می‌دادند نوروز می‌دادند، ایشان نوروز می‌نشستند، علما دیدنشان می‌آمدند و عیدی برای علمای طراز اوّل عیدی خوبی هم می‌دادند، آن سال‌ها دو هزار تومان عیدی می‌دادند ولی عیدی خیلی خوبی بود. مرحوم جد ما سالی که عموی ما حاج آقا جعفر ازدواج کرده بودند تهران رفته بودند ایام نوروز برای ازدواج می‌گفتند ایشان بودند ما برگشتیم و معمولا حاج محمد حسین احسن عیدی‌ها را می‌آورد به من بدهد، حالا به فکر افتادیم حاج محمد حسین احسن بگویم ما برگشتیم بعد یاد این روایتی افتادم که در مکاسب شیخ نقل کرده «و عزّتي و جلالي و مجدي و ارتفاعي على عرشي لأقطعنّ أمل كلِّ مؤمّل غيري باليأس» آن روایت مفصل، گفتم نه درست نیست من بخواهم امید داشته باشم بگویم به مثلا. اتفاقا زمانی هم بود به خاطر ازدواج عموی ما مخارج و زمینه‌های خرجی هم زیاد شده بود. ایشان می‌گفتند ما از ظهر بود از فیضیه برمی‌گشتم نماز، هوا گرم بوده، دیدم از دم فیضیه یک آقایی من را دنبال می‌کند ولی با فاصله، خب هیچی گفتم ما هم هیچی، گفتم شاید یک احتیاجی دارد من هم هیچی نداشتم، هیچی ما می‌رفتیم آن هم فاصله داشت، تا آمد و سر همین کوچۀ خانۀ مرحوم جد ما اینجا بود که الآن مرکز فقهی امام محمد باقر آنجاست. سر کوچه آنجا که رسیده بوده می‌گفتند من وایستادم این آمد، گفتم حاج آقا یک استخاره بفرمایید، استخاره کردیم گفت بد، دوباره یک استخارۀ دیگر، بد، استخارۀ سوم بد، چهارم بد، پنجم بد. حالا چقدر استخاره کرده بودند یک استخاره کرده بود خوب آمده بود، گفت آقا من یک مقداری سهم امام داشتم گفتم که به کی بدهم در ذهنم آمد گفتم آقای بروجردی بد آمد به کی بدهم، بد آمد تا آخرش همینجور استخاره کردم به شما بدهم خوب آمد. حالا این استخاره این چقدر بودن را نمی‌دانم حاج آقا هم نفرمودند ولی ظاهرا حداقلش ۸۰۰۰ تومان بوده چون منزلی برای حاج آقا تهیه کرده بودند بعد از این جریان که آن منزل مبلغش ۸۰۰۰ تومان بوده و این حالا چقدر بوده این حداقلش ۸۰۰۰ تومان بوده. می‌گفتند این آقا را ما نمی‌شناسم اصلا با من هم ارتباطی نداشت آن آقایی که چیز بود ولی نمی‌دانم این گاه به گاهی که من خیلی در آن زندگی برایم تنگ می‌آمد و سختی می‌کشیدم این سر و کله‌اش پیدا می‌‌شد، این چی بوده، گاهی اوقات خدا افرادی را واسطۀ، خودشان هم ممکن است نفهمند ولی وسیلۀ به هر حال باعث خیر دیگران، خدا آنها را یک وسیله‌ای قرار می‌دهد که دیگران دعایشان کنند، این خودش هم یک نعمتی است. حاج آقا نقل می‌کردند می‌گفتند که یک بنده خدایی خانی بوده به یک خان دیگر می‌گوید که فلانی هیچ وسیلۀ مغفرتی برای خودت تهیه نمی‌کنی؟ چون اینها معمولا یک مسجدی آب انباری چیزی می‌ساختند برای اینکه مردم از آن که استفاده می‌کنند بگویند خدایا رحمت کند بانی‌اش را خدا رحمت کند آن کسی که این مسجد را ساخت آن کسی که این آب انبار را ساخت امثال اینها. می‌گوید گفته بوده که قربان بنده زاده عزت وسیلۀ مغفرت من هست هر کس آن را ببیند می‌گوید صد رحمت به بابایش حالا خلاصه این شوخی‌اش است ولی گاهی اوقات خداوند بعضی‌ها را در مسیر رفع حوائج دیگران قرار می‌دهد که وسیلۀ مغفرتی باشد که افراد بهشان دعا کنند و باعث خیرشان باشد. حالا بحث را ادامه بدهم. به نظرم می‌رسد این روایت هیچ ربطی به استدلال و قصد قربت ندارد این از توش استفاده نمی‌شود که بدون قصد قربت زکات صحیح است.

دو تا تقریب دیگر هست من این دو تا تقریب را اجمالش را عرض بکنم تفصیلش باشد یکشنبه ان شاء الله. یک تقریب در کلام حاج آقا در بحث اینکه حقیقت زکات چی است بعضی‌ها در نقد اینکه زکات ملک مستحقین باشد یا حق مستحقین باشد در رد آن به قصد قربت تمسک کردند، گفتند که اگر قرار باشد که زکات ملک فقرا باشد باید پرداختش بدون قصد قربت کفایت کند، در حالی که قطعا پرداختش بدون قصد قربت کفایت نمی‌کند. چون پرداختش بدون قصد قربت کفایت نمی‌کند این را دلیل قرار دادند بر اینکه زکات حق فقرا نیست، حق و ملک اصلا فقرا نسبت به این شیء حق ندارند، حق به معنای اعم، حق حالا یا به نحو ملک، حق این باید برای نفع کلی، من استدلال را می‌خواهم آن طرفی بکنم، بگویم ادله‌ای که ما قبلا اقامه کردیم برای این که زکات ملک فقراست، حق فقراست آن را دلیل قرار بدهیم پس بنابراین قصد قربت معتبر نیست، چون اگر قصد قربت معتبر باشد لازمه‌اش این هست که هیچ گونه حقی نداشته باشند این استدلال آن طرفی می‌خواهم مرح کنم. این در چیز حاج آقا دلیل هشتمی هست که ما قبلا هم عرض کردیم اصلا ما از دلیل هشتم وارد این بحث شدیم که یک استدلالی هست برای اینکه زکات حق فقرا نیست و ملک فقرا نیست به اینکه چون قصد قربت معتبر است، حالا اگر ما قصد قربت را گفتیم دلیل مثلا متقنی بر اعتبار قصد قربت نداریم، از آن طرف ما عدم اعتبار قصد قربت را نتیجه بگیریم، این یک تقریب که حالا ملاحظه بفرمایید فرمایش حاج آقا را آن را صحبت می‌کنیم.

یک تقریب دیگر تقریبی هست در کلام آقای هاشمی وارد شده. آقای هاشمی تمسک کردند برای عدم اعتبار قصد قربت به آن روایت عبد الرحمن بن ابی عبدالله، در روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری آمده که زکات را اگر مال زکوی و نصاب زکوی را شخصی فروخت خریدار می‌تواند زکات پرداخت کند بعد برود از مشتری بگیرد. ایشان می‌گوید این معنایش این است که قصد قربت معتبر نیست، و الا چرا خریدار بتواند زکات را پرداخت کند؟ این البته متوقف بر یک مقدماتی هست، مقدمۀ مهمش این است که ایشان این را به عنوان اصل مفروض اینجا گرفته که قصد قربت باید به وسیلۀ مالک یعنی آن کسی نیت قربتش معتبر است که مالک باشد، مالک اصلی، شخص دیگر معتبر نیست. این را ایشان اینجا به عنوان اصل مفروض گرفته و استدلال خیلی روشنی هم برایش نکرده، البته در یک بحث آینده آن در این مورد یک صحبت‌هایی کرده یعنی در این بحثی که وقتی شخصی را مجبور می‌کند حاکم که زکاتش را بپردازد. آیا در اینجا نیت حاکم نیت می‌کند یا اصلا نیت ساقط است؟ ایشان آنجا می‌خواهد بگوید که نیت ساقط است این بحث‌هایی که، و نمی‌شود گفت که نیت حاکم اینجا به جای نیت مالک هست. این دو تا بحث را با همدیگر ملاحظه بفرمایید، این بحث‌های ایشان که اینجا مطرح کردند به نظر می‌رسد که بحث به ظاهر با یک بحث مفصلی که ایشان در جلد اوّل زکات مطرح کردند با هم تنافی دارد. حالا اینها را من طرح بحث می‌کنم که آقایان مراجعه بفرمایند، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۰ یک بحثی ایشان آنجا دارند که آیا پرداخت زکات تبرعا صحیح هست یا صحیح نیست؟ ایشان می‌خواهد بگوید آنجا مطرح می‌کند مهم‌ترین مشکلی که در پرداخت تبرّعی وجود دارد بحث قصد قربت است، قصد قربت و آنجا می‌خواهد حل بکند که می‌گوید قصد قربت منافات ندارد با اینکه چون متبرّع قصد قربت می‌کند، مالک که قصد قربت نمی‌کند، آنجا می‌خواهد درست کند این مطلب را که لازم نیست قصد قربت به توسط مالک باشد، غیر مالک هم ممکن است قصد قربت بکند و صحیح باشد. اینها را ملاحظه بفرمایید آنجا بحث مفصلی دارد. دوستانی که امروز کلاس راهنما هستند همان بحث‌های آقای هاشمی را ملاحظه بفرمایید ما در این مورد بعدا صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** عرضم این است که اجزاء و امتثال‌های تعبدی مثل قاعدۀ فراغی که در صلاة جاری است، الزاما نیاز نیست آن امتثال و آن اجزای تعبدی همۀ شرایط امتثال‌های عادی

**استاد:** نه ایشان عقیده‌اش این است که طبق قاعده است، طبق قاعده باشد عیب ندارد، ایشان می‌خواهد اجزاء تبرع را متبرع را طبق قاعده بداند.

**شاگرد:** نسبت به مثال قبلتان که مثلا حاکم یا مأمور حاکم دستور می‌دهد که اخذ زکات کنید حالا این شرایط مثلا تعبد را نداشته باشد ولی در شریعت مجزی باشد و به عنوان امتثال باشد این خیلی چیز معمولی است یعنی مثل

**استاد:** نه اصل اینکه حاکم مجزی است بحثی نیست، بحث تحلیل قضیه است، در مورد این حاکم حالا بحثش را می‌کنیم، در کتاب‌های عامه هم مطرح هست که آیا نیة الحاکم جای نیت شخص است یا اصلا یسقط النیة، این دو جور، این مطلبی که ایشان مطرح کرده از قدیم مورد بحث بوده، در خود مغنی ابن قدامه هم این بحثش هست که دو گونه مختلف هست من حالا عبارت‌هایی را هم که آورده بودم مختلف ایده‌ها مختلف است، بحث عمده این هست که آیا به هر حال اگر ما گفتیم قصد قربت باید به وسیلۀ خود مکلّف انجام بشود در مورد حاکم باید بگوییم قصد قربت معتبر نیست، لازمه‌اش این است، ولی اگر گفتیم نه ما دلیل نداریم که اصلا قصد قربت باید به وسیلۀ مکلف انجام بشود، اگر دلیل نداشته باشیم اجماعی که بر اعتبار قصد قربت هست ممکن است بگوییم از آن اجماع استفاده می‌شود یک قصد قربتکی اینجا وسط باید باشد از طرف حاکم، من فعلا طرح بحث کردم، اینها را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله یکشنبه در موردشان صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد